

- ۲..... قاعده اعانه بر اثم:
- ۲..... دومین مستند قاعده اعانه بر اثم:
- ۲..... جهت سوم آیه:
- ۲..... اقسام حکم نفسی:
- ۳..... جمع بندی:
- ۳..... جهت چهارم:
- ۴..... نکته اول:
- ۴..... نکته دوم:
- ۴..... نکته سوم:
- ۴..... نکته چهارم:
- ۵..... جهت پنجم:
- ۵..... جهت ششم:

قاعده اعانه بر اثم:

دومین مستند قاعده اعانه بر اثم:

بحث ما در آیه شریفه ای بود که عمده دلیل برای دو قاعده است، یکی قاعده اعانه بر واجبات و مستحبات است که کمتر در مورد آن بحث شده است و دیگری قاعده حرمت اعانه بر اثم است. این آیه شریفه که دومین مستند و مدرک برای قاعده اعانه بر اثم بود مورد بحث بود و جهاتی از بحث را مطرح کردیم.

جهت سوم آیه:

این بود که حکم ارشادی است یا مولوی؟ که گفتیم اینجا ارشادی به آن معانی که حکم را از یک استحقاق عقاب و ثواب مستقلی بیندازد نیست، این به آن معنا ارشادی نیست، حالا یا مولوی محض است، یا اینکه نه ارشاد به حکم عقلی است که همان جا حکم ثواب و عقاب دارد و نتیجه بحث این بود که تعاون بر اثم مستقلاً موضوع ثواب و عقاب است، نه اینکه ثواب و عقابی در آن نباشد و تعاون بر برّ و تقوی موضوعاً منشأ استحقاق عقاب و ثواب است، این حاصل بحث بود، همین جا یک نکته ای روشن شده که سؤال می کردیم، آیا این حکم، حکم نفسی است یا غیری؟ معلوم شد که این حکم، حکم نفسی است، از این بیانات استفاده شد که حکم ارشادی به آن معنایی که ارجاع به یک امری است که عقل به عنوان اطاعت و عصیان می گوید و هیچ ثواب و عقاب مستقلی ندارد نیست، نه این ثواب و عقاب دارد، از همان بیان معلوم شد که این حکم نفسی است.

اقسام حکم نفسی:

حکم نفسی دو قسم است: گاهی لنفسه است، گاهی لغيره و خوب نفسی لنفسه مثلاً این است که مولا واجب کند چیزی را که ذاتاً مطلوبیت دارد. مثلاً امر به عدل کند، نهی از ظلم کند، اینها ذاتاً خودش مطلوبیت دارد.

نفسی لغیره، یعنی مطلوبیتش ولو اینکه مستقل موضوع عقاب و ثواب است، ولی در عالم ثبوت مصلحت او از یک جای دیگری ناشی می شود.

جمع بندی:

حاصل کلام و روح این دو سؤال که آیا ارشادی است یا مولوی؟ و آیا نفسی یا غیری است؟ اساسش این است که این تعاون در برّ و تقوی موضوع ثوابی است مستقل از آن کاری است که دیگری انجام می دهد و تعاون بر اثم و عدوان موضوع عقابی است غیر از عقابی شخصی که خودش دارد مرتکب اثم و عدوان می شود و لذا ارشادی به آن معنا که عقاب و ثواب نداشته باشد، غیری هم نیست نفسی است و حالا یا مولوی محض است یا اگر ارشادی باشد از آن قسم اول ارشادی است که با مولویت قابل جمع است، با وجود عقاب و ثواب قابل جمع است.

جهت چهارم:

جهت چهارم در این آیه مفاهیم بود، بخشی از این مفاهیم مربوط به برّ و تقوی بود که دو، سه شمول در این برّ و تقوی دادیم، یکی گفتیم اعتقادات و اخلاقیات و احکام را می گیرد، دوم اینکه واجبات و مستحبات را می گیرد، حالا چه به عنوان اولی یا ثانوی هر چه که این احکام را پیدا کند و سوم اینکه هم کار نیک را می گیرد و هم ترک معاصی را می گیرد، هم شامل فعل واجبات و مستحبات است و هم ترک المعاصی و حتی مکروهات است، گفتیم اگر برّ اینها را نگیرد، لااقل تقوی آنها را می گیرد. اما مفاهیم اثم و عدوان، در مفاهیم اثم و عدوان همانطور که مشهور فرموده اند و احتمالاً در تفاسیر هم باشد، اثم و عدوان بینشان عموم و خصوص مطلق است، اثم مطلق معاصی را شامل می شود و عدوان نوع خاصی از معاصی را شامل می شود. عدوان ذکر الخاص بعد از عام است، اگر هم سؤال شود که چرا این ذکر الخاص بعد العام شد، وجهش از نظر تفسیری حداقل دو نکته است، یکی اینکه ذکر خاص بعد العام به طور کلی به عنوان تأکید در خیلی جاها می آید و یکی از چیزها که در معانی و بیان هم گفته شده که ذکر الخاص بعد العام برای تأکید متداول است و اینجا هم از همان موارد است و جهت دیگرش هم ارتباط این آیه با مورد است، در مورد آیه دارد که «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا» بحث آیه بحث اعتدال و عدوان است، بعد گویا این صغرای است که آیه می خواهد این را به یک کبری کلی مبدل کند، شما به آنها تعدی نکنید، به خاطر اینکه یک وقتی به شما یک چیزی انجام داده اند، بعد می خواهد کلیش بکند که لا تعاونوا علی الاثم، منتهی عدوان را بخصوص ذکر کرده، برای اینکه ارتباط این کبری با مورد و صغرای آیه که در همان فراز قبل است برقرار شود.

در این بحث به دو نکته را باید توجه داشت:

نکته اول:

این است که اثم اینجا دیگر طبعاً مکروهات را نمی گیرد، بر خلاف برّ و تقوی که ظاهرش مطلق بود هم واجبات را می گرفت هم مکروهات را، هم اعتقادات را، هم اخلاقیات را، هم اعمال را می گرفت و حتی علاوه بر فعل واجبات و مستحبات، ترک محرمات و مکروهات را هم می گرفت. اینجا اثم شامل مکروهات نمی شود و ظاهر اثم و ذنب گرچه گاهی بر مکروهات هم اثم اطلاق می شود، گاهی بر مکروهات هم اثم اطلاق شده، اما این یک اطلاق و کاربرد مجازی است که قرینه می خواهد و در اینجا چنین قرینه ای وجود ندارد که آن را در بر بگیرد.

نکته دوم:

در این آیه این است که اثم آیا فقط شامل فعل معاصی است؟ یا ترک واجبات را هم می گیرد؟ خود کاربردهای قرآنی نشان دهنده این است که اثم اولاً فقط محرمات را می گیرد مکروهات را می گیرد. ثانیاً اینکه شامل هم فعل محرمات می شود هم ترک واجبات کاربردهای اینطوری دارد.

نکته سوم:

نکته ای است که از بحرینی نقل کرده اند، و آن این است که اثم هم شامل گناهان قلبی و جوانحی می شود، هم شامل گناهان جوارحی می شود و اینجا هم مثل برّ و تقوی شمول دارد نسبت به آن اعمال اعتقادی و مسائل اخلاقی و مسائل عملی، چون در حوزه اعتقادات ما یک واجباتی داریم و یک محرماتی، در حوزه اخلاقیات و امور نفسانی هم همینطور، در حوزه اعمال و رفتار و کردار هم همینطور و اثم همه آنها را می گیرد و شاهدش هم این است که در جایی دارد که اثم قبله مثلاً اثم به قلب نسبت داده شده و اطلاق اثم که به مفهوم گناه است اینجا همه را می گیرد و تخصیص به آن وجهی به نظر می آید که ندارد و باز اطلاقات آیات هم این را نشان می دهد.

نکته چهارم:

در مورد عدوان است، عدوان دو کاربرد دارد: گاهی عدوان و تعدی و همینطور ظلم به معنی العام به کار می رود، یعنی حتی آن معاصی بین العبد و رب را هم شامل می شود، یا ظلم به رب می شود، یا ظلم به نفس می شود. گاهی هم تعدی بحدود الله دارد از باب عدوان، عدوان بر همه معاصی، حتی گناهانی که حق الناس در آن نیست بالمعنی العام گاهی اطلاق می شود از باب اینکه تعدی به نفس یا تعدی به حدود الله است از باب یکی از این دو وجه است به آن هم تعدی و عدوان اطلاق می شود.

بنابراین با یک عنایتی هم ظلم، هم عدوان کاربرد مطلق دارد فی المعنی العام که شامل همه معاصی بشود، ولی ظاهر اولیه اش یا انصرافش یا ظهورش این است از باب وضع، یا انصراف ظهورش در زیر پا گذاشتن حق الناس است و لذاست که مشهور مفسرین اینطور گفته اند که عدوان از این جهت است ظاهرش باز این است، گرچه تعبیر قرآنی هم من یتعد حدود الله داریم و آن هم یتعدی و نوعی عدوان است، ولی باز بعید نیست ظهورش معنای خاص باشد. خیلی هم مهم نیست که خاص بشود، یا عام بشود، ولی فکر می کنم خاص باشد بهتر است از باب اینکه ظهور اولیه اش در این است و آن تعمیم یک قرینه ای می خواهد این اولاً و ثانیاً اگر عدوان را به معنای عام بگیریم این مترادف اثم و عدوان می شود، کمی بی وجه می شود، اثم مطلق می شود، عدوان هم مطلق می شود، ذکر دو معنای مترادف در کنار هم بی وجه است، ولی بالمعنای خاص که باشد ذکر خاص بعد العام است که در آن لطف کثیری است به دو جهتی که قبلاً می گفتیم و لذا علاوه بر ظهور اولیه عدوان در معنی الخاص للمعنای العام علاوه بر این جهت خاصه که یؤید اینکه این عدوان بالمعنای الخاص باشد و آن جهت خاصه این است اگر به معنای عام باشد اثم و عدوان می شوند دو واژه مترادف در کنار هم خیلی لطف زیادی ندارد ولی عدوان که بالمعنی الخاص باشد، ذکر الخاص بعد العام می شود، هم این صغری با کبرای مورد انطباق پیدا می کند و هم به طور کلی ذکر خاص بعد العام فیه لطف.

جهت پنجم:

این است که لا تعاونوا در اینجا هم به مطلق اثم تعلق گرفت، هم عدوان، پس یک شمولی دارد نسبت به همه معاصی از جمله ظلم در حق الناس، این یک شمولی داشت که از بحثهای قبلی معلوم شد، یک شمولی هم بنابر آنچه که ما تقویت کردیم داشت که شامل هم مشارکت در فعل می شد، هم شامل معاونت در مقدمات فعل می شد.

جهت ششم:

بحث در این آیه شریفه که باز مربوط به مفهوم اعانه است، اما نه از حیث اینکه تعاون صیغه تفاعل چه می گوید، نه اصلاً مفهوم تعاون گفتیم اعانه هم را می گیرد، مفهوم مقدمات که گفته می شود اعانه علی الفعل این یعنی چه؟ اینجا معرکه آراء است، تا حدی که بعضی در اثر اینکه در تعیین معنای اعانه یک نوع احساس عجز کردند، در اصل قاعده اصلاً دچار تزلزل شده اند، یعنی اینقدر جای خطیری است در تعیین این مفهوم که اعانه تو ذهنشان این است که اعانه بر فعل هر نوع کاری در مقدمه را می گیرد و وقتی که هر نوع کمکی در مقدمات را بگیرد، نمی شود گفت این مطلقاً حرام است، اگر یک چنین تقسیم عام و فراگیری داشته باشیم به لحاظ پنج، شش تقسیمی که بیان

می کنم، بگوییم اعانه مقدمات بعید را می گیرد، قریب را می گیرد، کم را می گیرد زیاد را می گیرد، با قصد را می گیرد، بدون قصد را می گیرد، با واسطه را می گیرد، بدون واسطه را می گیرد و امثال اینها، آنوقت همه کارهای آدم یک جایش کمک به گناهی است در این عالم، هر کس هر کاری انجام می دهد این به یک گناهی دارد کمک می کند بالآخره با ده واسطه موجب می شود که با کار من بتواند فلان گناه را انجام بدهد و امثال این یک شمول اولیه ای به ذهن خطور می کند از اعانه در مقدمات بنابر اینکه بگوییم آیه آن را می گیرد که این شمول نمی شود به آن پایبند بود و لذا بعضی یک حالت تزلزلی در این بحث پیدا کرده اند، گفته اند اصلاض این لا تعاونوا به اطلاقش نمی شود عمل کرد وقتی به اطلاقش نمی شود عمل کرد می شود مجمل قدر متیقنش را گرفت و البته خیلی ها هم آمده اند مفهوم را تبیین کرده اند.